

آیا آیه « لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ » عدالت تمامی صحابه را ثابت می‌کند؟

پاسخ :

یکی از آیاتی که اهل سنت برای اثبات عدالت تمامی صحابه استناد و رضایت دائمی خداوند از کسانی که در این واقعه حضور داشته‌اند استفاده می‌کنند ، آیه 18 سوره فتح است که خداوند در این آیه می‌فرماید :

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَمَتَّ السَّبْرَةَ فَصَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْمًا قَرِيبًا .

الفتح / 18 .

به راستی فدا هنگامی که مؤمنان ، زیر آن درفت با تو بیعت می‌کردند از آنان فشنود شد ، و آنچه در دل هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آن‌ها پاداش داد .

جواب اول :

این آیه شامل تمامی صحابه نمی‌شود ؛ بلکه حد اکثر شامل کسانی می‌شود که در زمان بیعت رضوان حضور داشته‌اند و تعداد آن‌ها آن طور که علمای اهل سنت نقل کرده‌اند ، 1300 تا 1400 نفر بوده‌اند ؛ چنانچه محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد :

4463 ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ كُنَّا يَوْمَ الْمُدَيَّبَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَةَ مِائَةٍ .

صحیح البخاری ، ج 6 ، ص 45 .

از جابر روایت شده است که گفت : ما در روز مدیبه ، هزار و چهار صد نفر بودیم .

و این در مقابل تمامی صحابه رسول خدا که در زمان رحلت آن حضرت بیش از یک صد و بیست هزار نفر بوده‌اند ، یک و نیم یا حد اکثر دو درصد خواهند شد . پس نمی‌توان از این آیه ، عدالت تمامی صحابه و یا رضایت خداوند را از تمامی آن‌ها استفاده کرد ؛ چرا که دلیل اخص از مدعا است .

جواب دوم :

رضایت خداوند ، شامل تمامی کسانی که در آن روز بیعت کرده‌اند ، نخواهد شد ؛ بلکه فقط شامل کسانی می‌شود که با ایمان قلبی بیعت کرده‌اند ؛ زیرا خداوند رضایت خود را مشروط به داشتن ایمان کرده است . « رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ » . و با انتفاء شرط ، مشروط نیز به خودی خود منتفی خواهد شد .

اگر قرار بود که ایمان حقیقی شرط رضایت نباشد ، خداوند می‌فرمود : « لقد رضی الله عن الذین یبایعونک ... »

به عبارت دیگر : حد اکثر چیزی که از این آیه استفاده می‌شود ، این است که خداوند از تمامی «مؤمنینی» که بیعت کردند راضی

شده است؛ اما هرگز ثابت نمی‌کند که تمامی کسانی که بیعت کرده‌اند، مؤمن حقیقی نیز بوده‌اند؛ پس خداوند با قید «عَنْ الْمُؤْمِنِينَ» منافقینی همچون عبد الله بن اُبی و ... و یا کسانی در ایمان خود شک داشته و حقیقتاً بیعت نکرده‌اند، خارج می‌کند و رضایت خداوند شامل حال آن‌ها نخواهد شد؛ چنانچه شامل مؤمنینی که در این بیعت حضور نداشته‌اند نیز نمی‌شود.

از این رو، این آیه شامل کسانی همچون عمر بن الخطاب که در همان زمان و یا بعد از آن در نبوت پیامبر اسلام شک داشته و از روی ایمان بیعت نکرده‌اند، نخواهد شد. قضیه شک عمر در نبوت رسول خدا، در بسیاری از کتاب‌های اهل سنت به صورت مفصل آمده است که خلاصه آن این چنین است:

پیامبر در رؤیای صادقانه دید که وارد مکه شده و به همراه صحابه در حال طواف خانه خدا هستند، صبح فردا آن را با صحابه در میان گذاشت، صحابه از تعبیر این رؤیا سؤال کردند، آن حضرت فرمود: " انشاء الله وارد مکه شده و اعمال عمره را انجام خواهیم داد "؛ اما تعیین نکردند که در چه زمانی این امر اتفاق خواهد افتاد.

همه مردم آماده حرکت شدند و وقتی به حدیبیه رسیدند، قریش از آمدن پیامبر و اصحابش و نیت آنان با خبر شدند؛ لذا همگی مسلح شدند و از ورود مسلمان‌ها به مکه جلوگیری کردند. چون پیامبر اسلام به قصد زیارت خانه خدا آمده بود و نه به قصد جنگ، با قریشیان صلح نامه امضا کرد که امسال از ورود به مکه خودداری و سال بعد بدون هیچ مانعی برگردند و اعمال عمره را انجام دهند. این مطلب بر عمر بن الخطاب و همفکران او، گران آمد و سبب شد که به نبوت رسول خدا شک کند و نعوذ بالله خیال کرد که پیامبر اسلام دروغ گفته است؛ از این رو پیش پیامبر آمد و با لحن تند به آن حضرت اعتراض کرد. ذهبی در تاریخ الإسلام، داستان را این گونه نقل می‌کند:

... فقال عمر : والله ما شككت منذ أسلمت إلا يومئذ ، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت : يا رسول الله ، ألسنت نبي الله قال : بلى قلت : ألسنا على المق وعدونا على الباطل قال : بلى قلت : فلم نعطي الدنيا في ديننا إذا قال : إني رسول الله ولسنت أعصية وهو ناصري . قلت : أولست كنت تمدننا أنا سنأتى البيت فنطوف مفا قال : بلى ، أفأفبرتك أنك تأتية العام قلت : لا . قال : فإنك آتية ومطوف به ...

تاریخ الإسلام، الذهبي، ج 2، ص 371 - 372 و صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج 11، ص 224 و المصنف، عبد الرزاق الصنعانی، ج 5، ص 339 - 340 و المعجم الكبير، الطبرانی، ج 20، ص 14 و تفسیر التعلبی، التعلبی، ج 9، ص 60 و الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، ج 6، ص 77 و تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 57، ص 229 و ...

عمر گفت : قسم به خدا ! از زمانی که اسلام آورده‌ام، جز امروز (در نبوت رسول خدا) شک نکرده‌ام . سپس پیش پیامبر آمد و گفت : ای رسول خدا ! مگر شما پیامبر خدا نیستی ؟ !!! . پیامبر فرمود : بلی هستم . عمر گفت : مگر ما بر حق و دشمنان ما بر باطل نیستند ؟ پیامبر فرمود : بلی چنین است . عمر گفت : پس چرا ذلت و مقارت در دینمان

نشان دهیم ؟ پیامبر فرمود : من پیامبر فدا هستم و هرگز از دستورات او سرپیچی نخواهم کرد و او یاور من است .

عمر گفت : مگر شما نگفتی که وارد خانه کعبه شده و طواف خواهیم کرد ؟ پیامبر فرمود : آیا من گفتم که همین

امسال این کار را خواهیم کرد ؟ عمر گفت : نه ، پیامبر فرمود : تو وارد مکه می‌شوی و طواف خواهی کرد .

جالب این است که عمر به گفتار پیامبر اعتماد نمی‌کند و برای اطمینان خاطر پیش همپیمان همیشگی‌اش ابوبکر می‌رود و عین همین مطالب را برای او بازگو می‌کند و جالب‌تر این که ابوبکر نیز عین سخنان پیامبر را برای عمر تکرار می‌کند !

این روایت را بخاری و مسلم نیز نقل کرده‌اند ؛ اما مثل همیشه دستان امانت‌دار آن‌ها به خاطر حفظ آبروی خلیفه، جمله « والله ما شککت منذ أسلمت إلا یومئذ » را حذف و روایت را به دلخواه خود نقل می‌کنند .

رک : صحیح البخاری ، ج 4 ، ص 70 و ج 6 ، ص 45 و صحیح مسلم ، ج 5 ، ص 175 .

محمد بن عمر بن واقدی ، تاریخ نویس معروف اهل سنت می‌نویسد :

... فكان ابن عباس رضی الله عنه یقول : قال لی فی فلافته [یعنی عمر] و ذکر القضیه : إرتبت ارتیاباً لم أرتبه منذ

أسلمت إلا یومئذ ، ولو وجدت ذاک الیوم شیعةً تفرع عنهم رغبةً عن القضیه لفریت .

ابن عباس می‌گوید : عمر بن الخطاب در زمان فلافتش از قضیه مدینه یاد کرد و گفت : در آن روز (در نبوت پیامبر)

شک کردم ؛ به طوری که از زمان اسلام آوردنم ، چنین شکی به من دست نداده بود ، اگر در آن روز کسانی را پیدا

می‌کردم که از من پیروی کنند و به دلخواه از این معاهده خارج شوند ، من نیز خارج می‌شدم .

واقدی در ادامه به نقل از ابو سعید خدری می‌نویسد که عمر به او گفت :

... والله لقد دفننی یومئذٍ من الشک متى قلت فی نفسی : لو كنا مائة رجلٍ علی مثل رأیی ما دفننا فیہ أبداً ! .

کتاب المغازی ، الواقدی ، ج 1 ، ص 144 ، باب غزوة الحديبية ، طبق برنامه المكتبة الشاملة ، الإصدار الثاني ، این کتاب را در این سایت نیز

<http://www.alwarraq.com>

می‌توانید پیدا کنید .

قسم به فدا چنان شک کرده بودم که با خودم می‌گفتم : اگر صد نفر با من هم نظر بود ، هرگز این معاهده را

نمی‌پذیرفتم .

آیا خداوند می‌تواند از چنین کسی رضایت دائمی خود را اعلام نماید ؟ آیا عدم ایمان قلبی به نبوت رسول خدا و شک در آن با رضایت خداوند از آن شخص قابل جمع است ؟!

جواب سوم :

این رضایت نمی‌تواند دائمی و ابدی باشد و یا عاقبت به خیر شدن تمامی کسانی که آن‌جا حضور داشتند را تضمین نماید ؛ زیرا

حداکثر چیزی که آیه ثابت می کند این است که خداوند از آن ها در زمانی که بیعت کرده اند ، راضی شده است و علت رضایت نیز پیمانی است که در آن روز بسته اند .

به عبارت دیگر : این رضایت تا زمانی باقی خواهد بود که علت آن ؛ یعنی بیعت و عهد و پیمان نیز به حال خود باقی باشد و تغییر و تبدیلی در آن ایجاد نشود ؛ زیرا وجود معلول بدون علت ، محال است .

رضایت خداوند از مردم ، فقط به خاطر عملی است که انجام می دهند و خود شخص بدون آن عمل مرضی خداوند نخواهد بود ؛ یعنی تا زمانی شخص مرضی خداوند خواهد بود که آن عمل نیز موجود باشد ؛ اما زمانی که شخص آن عمل را با گناهان خود از بین ببرد ، رضایت خداوند نیز سلب خواهد شد .

بهترین دلیل بر این مطلب ، آیه ای که خداوند در باره همین عهد و پیمان نازل کرده است :

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَّا يَشَاءُ اللَّهُ الْعَظِيمًا .

الفتح / 10

کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می نمایند ، و دست فدا بالای دست آن ها است ؛ پس

هر کس پیمان شکنی کند ، تنها به زیان خود پیمان شکسته است و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا

کند ، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد .

در این آیه خداوند به صراحت می گوید که اگر کسی پیمانی را که با خداوند بسته است بشکند ، فقط به خودش ضرر زده است و خداوند پاداش این پیمان را به کسی خواهد داد که به آن وفادار مانده و خللی در آن ایجاد نکنند .

بنابراین ، آیه فقط شامل کسانی می شود که در آن روز بیعت کرده و تا آخر عمر بر عهد خود وفادار مانده باشد . و اگر قرار بود که این رضایت ابدی باشد ، چه نیاز بود که خداوند بفرماید : " فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ " ؟ آیا گفتن این جمله لغو و بی فایده نبود ؟

این مطلب از روایات بسیاری نیز قابل استفاده است ؛ چنانچه مالک بن انس در المؤطأ نقل می کند :

عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَىٰ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِشُهَدَاءِ أُمْدٍ هَؤُلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَفْوَانِهِمْ أَسْلَمْنَا كَمَا أَسْلَمُوا وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَلَىٰ وَلَكِن لَّا أَدْرِي مَا تُمَدِّتُونَ بَعْدِي فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با اشاره به شهدای امد فرمود : گواهی می دهم که اینان برادر من و مردان نیکی

بودند ، ابوبکر گفت : مگر ما برادران آنان نبودیم ، ما هم آن گونه که آنان مسلمان شدند و در راه خدا جهاد کردند ،

مسلمان شدیم و در راه فدا پیکار کردیم ، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : آری ؛ ولی نمی‌دانم که شما

بعد از من با دین فدا چه فواید کرد ، ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد .

این حدیث صراحت دارد که حُسن عاقبت افرادی مثل ابوبکر مشروط به این است که در آینده بیعت خود را نشکنند و اعمالی انجام ندهند که غضب الهی جایگزین رضایتش شود .

جواب چهارم :

برخی از صحابه‌ای که در این بیعت حضور داشته‌اند ، به شکستن بیعت اعتراف کرده‌اند ؛ از جمله براء بن عازب ، ابو سعید خدری و عایشه .

الف : براء بن عازب : بخاری در صحیحش می‌نویسد :

عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَقِيتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقُلْتُ طُوبَى لَكَ صَمِيتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَايَعْتَهُ تَمَّتِ الشَّجَرَةُ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي إِنْكَ لَا تَذَرِي مَا أَمَدَّتْنَا بَعْدَهُ .

صحیح البخاری ، ج 5 ، ج 65 ، ح 4170 کتاب المغازی باب غزوة الحديبية .

علاء بن مسیب از پدرش نقل می‌کند که : براء بن عازب را ملاقات کردم و به او گفتم : فوشا به حالت که عصر پیامبر را درک کردی و با آن مضرت در زیر درخت بیعت کردی . براء بن عازب گفت : پسر برادرم ! تو نمی‌دانی که ما چه بدعت‌هایی را بعد از پیامبر گذاشته‌ایم !

براء بن عازب که از بزرگان صحابه و از کسانی است که در بیعت شجره حضور داشته است ، شهادت می‌دهد که او و دیگرانی که در این واقعه حضور داشته‌اند ، بعد از پیامبر بدعت‌های بسیاری گذاشته‌اند که این خود بهترین شاهد است بر این که رضایت خداوند از بیعت کنندگان در حدیبیه ، ابدی و دائمی نبوده است .

ب : اعتراف ابی سعید الخدری : ابن حجر عسقلانی در الإصابة می‌نویسد :

عن العلاء بن المسيب عن أبيه عن أبي سعيد قلنا له هنيئاً لك بروية رسول الله صلى الله عليه وسلم وصمته قال إنك لا تدرى ما أمدتنا بعده .

الإصابة ، ابن حجر ، ج 3 ، ص 67 و الكامل ، عبد الله بن عدی ، ج 3 ، ص 63 و ...

علاء بن مسیب از پدرش نقل می‌کند از ابی سعید نقل می‌کند که ما به ابو سعید گفتم : فوشا به حالت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیدی و صمایی او شدی ! . ابو سعید گفت : تو نمی‌دانی که ما بعد از پیامبر چه بدعت‌هایی را گذاشتیم .

ج : عایشه :

ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد :

عن قیس ، قال : قالت عائشة... إني أمدت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم مدتا ، ادفنوني مع أزواجه . فدفنت

بالبقيع رضی الله عنها

سیر اعلام النبلاء ، الذهبي ، ج 2 ، ص 193 و الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد ، ج 8 ، ص 74 ، ترجمة عائشة ، والمصنف ، ابن أبي شيبة

الكوفي ، ج 8 ، ص 708 و ...

از قیس نقل شده است که عایشه می گفت : من بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدعت های زیادی انجام

داده ام ، مرا با همسران رسول خدا دفن کنید ، پس او را در بقیع دفن کردند .

حاکم نیشابوری نیز این روایت را نقل و بعد از آن می گوید :

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين وله يفرجاه .

المستدرک علی الصحیحین ، الحاکم ، ج 4 ، ص 6 .

و ذهبی نیز در تلخیص المستدرک نظر او را تأیید می کند .

آیا با این اعترافی که بزرگان صحابه بر بدعت گذاری بعد از آن حضرت کرده اند ، می توان با قاطعیت گفت که این آیه شامل تمامی

صحابه شده و رضایت دائمی خداوند را از آنها اعلام می دارد ؟

جواب پنجم :

صفات خداوند بر دو نوع است : صفات ذات و صفات فعل . صفات ذات ، صفاتی است که از ازلی و ابدی است ؛ اما صفات فعل این

گونه نیست ؛ بلکه ممکن است در زمانی باشد و در زمانی نباشد ؛ چنانچه فخر رازی در این باره میگوید :

والفرق بين هذين النوعين من الصفات وهيه . أهدها : أن صفات الذات أزلية ، و صفات الفعل ليست كذلك . وثانيتها :

أن صفات الذات لا يمكن أن تصدق نقائضها في شيء من الأوقات ، و صفات الفعل ليست كذلك . وثالثها : أن صفات

الفعل أمور نسبية يعتبر في تمققها صدور الآثار عن الفاعل ، و صفات الذات ليست كذلك .

تفسیر الرازی ، الرازی ، ج 4 ، ص 75 .

فرق بین این دوگونه از صفات خداوند (ذات و فعل) چند چیز است : 1 . صفات ذات در خداوند ازلی و همیشگی بوده و

مال آن که صفات فعل این چنین نیست ؛ 2 . نقیض صفات ذات ، هم وقت امکان وقوع ندارد (مثل جهل در مقابل

علم) ؛ ولی صفات فعل این گونه نیست ؛ 3 . صفات فعل نسبی است که گاهی با ظهور در آثاری از فعل محقق

شود ؛ ولی صفات ذات نسبی نیست (؛ بلکه قطعی ، دائمی و همیشگی است) .

و رضا و یا غضب نیز وقتی به خداوند نسبت داده می‌شود ، به معنای دادن ثواب و پاداش است نه آن هیأتی که عارض و حادث بر نفس می‌شود ؛ زیرا محال است خداوند در معرض حوادث قرار گیرد ؛ بنابراین رضایت و غضب از صفات فعل است نه از صفات ذات .
وقتی از صفات فعل شد ، نمی‌تواند دائمی باشد . ابن حجر عسقلانی در این باره می‌گوید :

و معنی قوله ولا یرضی اى لا یشکره لهم ولا یثیبهم علیه فعلی هذا فهی صفة فعل .

فتح الباری ، ابن حجر ، ج 11 ، ص 350 .

معنای این سخن « ولا یرضی » این است که در برابر انجام فعلی از آنان قدردانی نمی‌کند و پاداش نمی‌دهد که در این صورت ، این عمل از خداوند از اوصاف فعل خداوند فواید بود .

نتیجه گیری :

این آیه شامل تمامی صحابه نمی‌شود ؛ بلکه فقط شامل مؤمنینی می‌شود که در این واقعه حضور داشته‌اند و بر پیمان خویش ، تا آخر عمر پا بر جا بوده‌اند .

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)